

دریاهای کهکشان‌های دیگر

مجموعه‌ی داستان از نویسندگان جهان

مترجم

محمد سعید نبوی

دبیر مجموعه

شهرام اقبال‌زاده

فهرست

- ۷ یادداشت
- ۹ اعصاب خردکن (هانس رایمان)
- ۱۳ آرکائوس (میخائیل امینسکو)
- ۳۱ انگشت (رمدیوس اوراد)
- ۳۴ عصر دیگران (گری فورد)
- ۳۸ بدببیری‌های آنالیزا (هانس زترسترم)
- ۴۵ شامپانزه (آلبرتو موراوایا)
- ۵۸ در قطار (آکیله کامپانله)
- ۶۶ دریا‌های کهکشان‌های دیگر (استانیسلاف استراتیف)
- ۷۴ گالش (میشل زوشنکو)
- ۷۹ قمر در عقرب (توماس بلتون)
- ۸۶ هالاندجاه (فرگس کاریتی)
- ۹۰ خط مشی مالی من (استفن لیکاک)
- ۹۶ شماره‌ی پنجاه و شش (استفن لیکاک)
- ۱۰۵ خانواده (کورت توشلسکی)
- ۱۱۰ ملاقات (دراگومیر آسنف)
- ۱۱۸ آقای ایکس (جیوانی گوراسکی)
- ۱۲۲ عقاب‌ها (امیلیان استائف)

هانس رایمان در ۱۸۸۹ در لایپزیک زاده شد و در هامبورگ زندگی کرد و به عنوان طنزنویس با تئاترهای آلمان همکاری می‌کرد. او چند رمان و داستان‌های کوتاه نیز نوشته است.

اعصاب خردکن

پسری چهارساله بود، اسمش پالو بود. نمی‌دانم در کدام ایستگاه بود که وارد کوپه‌ی درجه‌ی ۳ ما شد و بانویی بهره‌مند از رفتار بورژواها را به دنبال می‌کشید. بانو بوی خیلی خوبی می‌داد و آن‌طور که به زودی شانس شنیدنش را داشتم، صدای دلربایی هم داشت.

پسر کوچک در حالی که به آسودگی روی کیف من نشسته بود، شروع کرد به پرسیدن هزاران سؤال. با بی‌خیالی و درحالی که داد می‌زد، خصوصی‌ترین و غیرباورترین چیزها را می‌گفت. احتمالاً من تنها مسافری نبودم که پس از چند دقیقه از خود بپرسد که آن بانوی

معطر چرا هنوز تعداد افراد تیمارستان‌ها را افزایش نداده است. یقیناً او برده و مطیع آن پسرک بود و کیفیت‌های نهفته از چشمان ما یا لااقل پوشیده از گوش‌های ما را به خوبی در آن پسرک می‌شناخت. قسمت عمده‌ی مکالماتشان از خاطر مرقته است ولی چیزهایی را که کمی قبل از پیاده شدن گفتند، طوری بو من اثر کرد که هنوز کلمه به کلمه، آن‌ها را به خاطر دارم. آن خانم درحالی‌که فکر می‌کرد دیگر موضوع را تمام کرده است، گفت:

- نه، دیگر امروز نه.

مکث.

آن‌گاه پسر چابک و پرسروصدا، بلند گفت:

- خوب عمه لوسی امروز همان دیروز است؟

- چرا این فکر را می‌کنی پالو؟

- برای این‌که دیروز گفتی امروز، فرداست.

- نه پالو دیروز من از امروز حرف زدم. اگر گفتم فردا برای این

است که دیروز هنوز امروز نبود، بلکه از نظر دیروز... فردا بود.

- پس عمه لوسی... دیروز همان فرداست؟

- نه پالو، امروز، امروز است.

- آها آره... اما فردا؟

- پالو فردا فرداست! فقط فردا وقتی که فرا برسد، ما می‌گوییم

امروز است. درست مثل امروز که از نظر دیروز فردا بود.

- بنابراین فردا، همان امروز است؟

- نه پالو. فردا اگر از دیروز حرف بزنیم، می‌گوییم پریروز و

پس فردا، امروز را پریروز خواهیم گفت. روز بعد، پالو، همیشه فرداست. اما وقتی که فرا می‌رسد می‌شود امروز.

- و امروز چه روزی است؟

- امروز پنج‌شنبه است.

- اما هفته‌ی گذشته پنج‌شنبه بود.

- پالو هر هفته یک پنج‌شنبه داریم.

- هم‌چنین یک چهارشنبه؟

- هم‌چنین یک چهارشنبه پالو.

- پس چهارشنبه و دیروز فرقی ندارد؟

- آره پالو، ولی فقط امروز. فردا پنج‌شنبه همان دیروز خواهد

شد. و چون فردا جمعه است ما آن را امروز خواهیم گفت. به همین

ترتیب شنبه پس فردا می‌شود، ولی وقتی شنبه فرا برسد، شنبه امروز

می‌شود. فقط از نظر امروز شنبه می‌شود پس فردا...

- بنابراین یک‌شنبه می‌تواند هم‌چنین امروز باشد؟

- مطمئناً پالو، البته وقتی که یک‌شنبه بشود. هرروزی می‌تواند

امروز باشد!

- فردا هم؟

- فردا هم.

- خوب پس، فردا امروز خواهد بود؟

- البته پالو، امروز امروز است و فردا فرداست که می‌شود امروز.

در این لحظه آقایی نسبتاً سالخورده که در گوشه‌ای خوابیده بود

شروع کرد به غرغر:

این‌جا ما توی قطار هستیم، اگر هم چنان ادامه بدهید من ترمز

خطر را خواهم کشید!

این بحران خشم چنان تأثیری نداشت که بتوانیم از آن بهره‌ی فوری ببریم، پسرک بی آن‌که اصلاً جا خورده باشد، پرسید:

- عمه لوسی قطار شب چه کار می‌کند؟ می‌خوابد؟

عمه که آرامش خود را حفظ کرده بود، جواب داد:

- نه پالو، برای خوابیدن چشم باید داشت.

- آها قطار چشم ندارد؟ پس چی دارد؟

- پالو قطار چرخ دارد.

- و دوچرخه‌ها، آن‌ها هم چرخ دارند؟

- آره، البته.

- خوب، خانواده‌ی پفایفر که دوچرخه دارند، آن‌ها هم

می‌خوابند؟

ما هرگز ندانستیم که خانواده‌ی پفایفر که دوچرخه دارند،

می‌خوابیدند یا نه، چون آن خانم و پسرک پیاده شدند.

همه‌ی مسافران آه کشیدند و احساس خشم و طغیان کردند.

بی‌شک بی‌دلیل، چون در هر حال... چه کسی می‌داند که شوپن‌هاتر،

کانت و اسپینوزا نیز به همین طریق آغاز نکرده باشند؟

چاپ اول: مجله‌ی آدینه، شماره‌ی ۶۹ - ۶۸، نوروز ۱۳۷۱.

چاپ دوم: مجله‌ی اس ام اس شماره‌ی ۱، اسفند ۱۳۸۲.